

در کوچه باغ می آید
آسمان میبارد
آنسوی ترس های ما
بهشت به حضور بیکران
راز شادابی می نوازد
خنده هایت را قاب کردم
واژه ها تا تولد آفتاب عریانند
برادری در دستانت مهربانست
عشق در نوجوانی سوزناک
زندگی در رفاقت تو مرگ را می خندد
آن روز که خاک ما را به آغوش می خواند
آن روز که گل ها به مستی پروانه ها می تابد
آن روز که ما در باد ها می رقصیم
آن روز که در نیستی می خندیم
قاب خنده هایت-
زیستن در نیستی را می پروراند